

مانیفستی برای آکادمی موازی

آکادمی ای که دارد می آید...

اینک نیروهایی که به نوعی محصول خود نظام آکادمیک هستند در برابر آن قد علم کرده اند و خود را مهبیای نقد عملی آکادمی و همه‌ی متعلقاتش می‌سازند و می‌روند تا فضای آن را بازپس بگیرند و از آن خود سازند: بازی استعمارگری و قلمروسازی "آنها" و استعمارستیزی و قلمروزدایی "ما" دیگر به روزهای حساس خود رسیده است. در این میان اما آنچه همواره مغفول مانده و لابه‌لای مهمه‌ی ناشی از حفظ سنگر آکادمی در مقام موضع یا مکان کنش سیاسی گم‌و‌گور شده است، پرسش از خود دانش در مقام همبسته‌ی ذاتی آکادمی است. مدتهاست که وقت آن رسیده است از به‌جریان‌افتادن دانش (های) آزاد، انتقادی و رهایی‌بخشی‌جانبداری کنیم که هم‌شان دفاع از جامعه و بازگرداندن امر سرکوب‌شده است و به تمامی از دل‌نگرانی همخوانی با اصول و حقایق حاکم خلاص شده‌اند و از منجلا ب و سواس مناسک پرستانه‌ی بوروکراسی ناکارآمد دولتی به دور مانده‌اند. آنچه از آن به آکادمی موازی تعبیر می‌کنیم در واقع در حکم تولید فضایی است در محدوده‌ی آکادمی واقعاً موجود به قصد گردش آزاد گفتارهای دانش و در پیش‌گرفتن یک سبک یا منش (Ethos) زیستی مولد متمایز که به‌خودی‌خود رنگ‌وبوی پیکارجویی و هم‌وردطلبی دارد. کنش سیاسی ما از رهگذر تولید تفاوت در ساحت دانش، فضا، بدن و سبک یا منش زندگی پیش خواهد رفت.

۱- تاریخ آکادمی تاکنون موجود همواره تاریخ نبرد هژمونیک نیروهای معارض درون آن بوده است. چندگانگی نیروهای برساننده‌ی آکادمی و اختلاف سطح یا تفاوتی که به وساطت برخورد آشوب‌زای این نیروها با یکدیگر حادث می‌شود قلمرو آکادمی را مرزبندی، رمزگذاری و چندپاره می‌کند. از این

رو، آکادمی نمی‌تواند یک "نهاد تام"، یک "سراسربین توتالیتریستی" باشد که به تمامی به مستعمره‌ی قدرت دولتی بدل شده است. به تعبیری دیگر، فضای آکادمی هیچگاه فضایی همگن، یکپارچه و تخت نبوده است که تکلیف نظم حاکم بر آن یکبار برای همیشه تعیین شده باشد. نظم، چیزی نیست جز موازنه‌ی تاریخی نیروهای یک میدان، و کیست که نداند میدان آکادمی بی‌وقفه دستخوش حرکت پُرنوسان نیروهای سیاسی-اجتماعی برساننده‌اش و اثرگذاری متقابل آنها بر یکدیگر است، و از همین رو، نظمی که تجربه می‌کند نظمی است به شدت شناور و سیال. پس شکافی که اکنون آکادمی را چندپاره کرده است و آن را دست‌کم به دو اردوگاه آنتاگونیستی تقسیم می‌کند اساساً محصول تنش برآمده از منطق ذاتی خود آکادمی در مقام یک فضای نامتجانس است، و به همین دلیل شکافی است پرناشدنی. با این تفاسیر آکادمی ایرانی در همه‌ی ادوار، چیزی بوده است چون فضای عمل یا میدان پیکارهای تاریخی "ما و آنها" بر سر تصاحب نام‌ها، فضاها و امکان‌ها. آنچه می‌بایست انجام دهیم ترسیم مختصات این میدان و این پیکارهاست.

۲- آنچه شایسته است کنش مؤسس یا برساننده‌ی ما نامیده شود در واقع چیزی نیست جز اعلام علنی "خروج" از آکادمی بوروکراتیک. اما شاید خروج از آکادمی درست در برهه‌ای که قدرت حاکم خیال تسخیر تام و تمام آن را در سر می‌پروراند دست‌کمی از حماقت نداشته باشد. اما می‌بایست پرسید ما از چه نوع خروجی حرف می‌زنیم؟ آنچه ما خروج می‌خوانیم در واقع هیچ ارتباطی با وادادگی، تسلیم یا پشت‌پازدن به درس و دانشگاه ندارد. خروج ما نه تنها به معنای بیرون‌کشیدن تن‌هامان از قلمرو آکادمی دولتی-بوروکراتیک و واگذاری فضای آن نیست بلکه متکی است به نوعی "ماتریالیسم حضور" که تاکید اکید دارد بر ایستادگی جسمانی در محدوده‌ی فضای آکادمی واقعاً موجود که در حکم سرمایه‌گذاری بر بدن در مقام ابزاری سیاسی است. در اینجا خروج، بیش از هر چیز مترادف عمل انصراف و کناره‌گیری از مشارکت/ادغام در بازی‌ها و مناسک آکادمی رسمی است. و این یعنی "سیاست خلاقانه‌ی تخطی" که می‌تواند اشکال متنوعی به خود بگیرد: بازیگوشی و شیطنت، تنبلی، حاضر جوابی، غیبت از کلاس، تن‌دادن به اقتدار استاد، بی‌تفاوتی و کلبی‌مسلکی یا در واقع جدیت‌زدایی از نظم حاکم و از همین دست. بنابراین خروج از آکادمی ضرورتاً خود را در قالب اعمال و کردارهای مشروعیت‌زدایانه نشان می‌دهد. اما در اینجا یک پرسش دقیق سر برمی‌آورد: اگر برآستی از رهگذر عمل انصراف/تخطی از قلمرو آکادمی بوروکراتیک خارج می‌شویم و بیرون می‌رویم، این بیرون، این خارج، کجاست و اساساً چه جور جایی است؟ مسئله دقیقاً اینجاست که بیرون و درون آکادمی در دل محدوده‌ی فضایی خود آکادمی ساخته می‌شوند. بیرون آکادمی از خلال هر کنش تکینه‌ی

انصراف و هر عمل موردی تخطی - به مثابه‌ی اختلالی که انسجام وضعیت را به هم می‌ریزد و از همین طریق فضا را برای آفرینش و تولید باز می‌کند - شکل می‌گیرد. بیرون آکادمی مشخصاً همان نقاط متحرکی است که ما از رهگذر خلاقیت‌هامان، به وساطت تولید یک فضا-زمان "متفاوت"، برمی‌سازیم. بنابراین آنچه ما آکادمی موازی می‌نامیم هیچ فضای پیشاپیش تعریف و تعیین‌شده‌ای ندارد، پیوسته در حرکت است و بسته به اقتضای موقعیت جا عوض می‌کند و هر کجا ممکن باشد تشکیل می‌شود. اما نباید از یاد برد که تصدیقِ ضرورتِ نگهداشتِ حضورمان در فضای آکادمیک، خواه ناخواه، ما را با منطق درونی آکادمی رسمی و الزامات آن درگیر خواهد ساخت. به بیان سراسرتر، تصور تولید یک فضای مطلقاً بی‌ارتباط، مستقل و رهاشده از قدرت آکادمی که صرفاً محصول اراده‌ی آزاد سوژه‌های برساننده‌اش باشد، تصویری ساده‌انگارانه است. در واقع اگر قدرت برآستی همان عمل بر روی اعمال دیگر باشد، می‌بایست بپذیریم که اعمال آکادمی رسمی بر اعمال ما اثر خواهد کرد و آنها را مقید خواهد ساخت و گستره‌ی چیستی و چگونگی‌شان را محدود خواهد کرد، و بلعکس. پس یک بیرون مطلق، یک فضای خودایستای ناب وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. آکادمی موازی اساساً حین برخورد ما و آنها، درست در متن بازی قلمروسازی و قلمروزدایی و بازقلمروسازی، در منطقه‌ی تمایزناپذیر میان درون و بیرون آکادمی ساخته می‌شود.

۳- چه پاسخ خواهیم داد اگر از ما بپرسند که اساساً چه ضرورتی است به خروج از آکادمی واقعاً موجود و تلاش برای تاسیس یک آکادمی موازی؟ پاسخ، دست‌کم در گام نخست، ساده است: **بحران** ساختاری-تاریخی آکادمی در مقام نهاد تولید علم، و متعاقباً، بحران خودگفتمان‌های علمی و معرفتی. این نیز پرسش بایسته‌ای است که بپرسیم آنجایی که از **بحران** سخن می‌گوییم به واقع از چه چیزی حرف می‌زنیم؟ پاسخ ما، خلاصه‌وار، چنین است:

الف) آکادمی ایرانی از زیست‌جهانی که در آن واقع شده است بیگانه است. دانش‌های آکادمیک نه زاده‌ی زیست‌جهان‌اند و نه حتی با آن تعامل یا گفتگویی دارند و نه به پرسش‌ها و پروبلماتیک‌های برآمده از آن پاسخ می‌دهند یا حتی می‌اندیشند. به بیان دقیق‌تر، در آکادمی ایرانی چیزی چون از خودبرآیندگی یا درون‌ماندگاری دانش نسبت به زیست‌جهان وجود ندارد.

ب) دانش‌هایی که در قلمرو آکادمی رسمی در جریان‌اند - به ویژه دانش‌های انسانی - از فرط بی‌حرکی و بی‌خاصیتی بوی ملال و مرگ گرفته‌اند. آکادمی رسمی پساانقلابی همواره درهائش را به روی دانش‌های زنده‌ی خودایستای انتقادی بسته نگه داشته است و صرفاً به گفتارهای مؤید و مستمر، یا

حداکثر بی‌ارتباط با، تئوکراسی صوری حاکم مجال عرض‌اندام داده است. این رویه این‌روزها تشدید شده است به طوری که دیگر صدای نقادانه‌ی دیگرگونه‌ای از دانش‌های آکادمیک به گوش نمی‌رسد. (ج) آکادمی ایرانی چیزی نیست جز یک اداره یا بوروکراسی عریض و طویل ناکارآمد بی‌هدف که صرفاً ایفاگر پاره‌ای کارکردهای پیدا و پنهان اجتماعی است و اساساً با تولید و توزیع آزادانه‌ی علم و گردش آزادانه‌ی گفتارهای دانش میانه‌ای ندارد. جدی‌گرفتن این بوروکراسی آکادمیک مترادف گرفتارشدن در پیچ‌خوردگی‌های یک هزارتوی بی‌خروج است.

(د) قدرت دولتی استقلال و خودآیینی آکادمی را به تمامی منحل کرده است. خواست قدرت حاکم یکسره بر آکادمی بوروکراتیک استیلا یافته و همه‌ی تحرکات آن را تابع ماشین مراقبتی-تنبیهی خود ساخته است. آنچه به موازات انضباطی‌ترشدن آکادمی هر روز ناممکن‌تر می‌شود پویایی تولیدگرانه‌ی دانش است.

(ه) دانش‌های آکادمیک هیچ‌گاه مدافع ستم‌دیدگان و فرودستان جامعه و نقاد وضعیت ناعادلانه‌ی مستقر نبوده‌اند. اگر خوشبین باشیم، در آکادمی ایرانی تنها شکل معیوبی از علوم پراگماتیک-تکنوکراتیک وجود دارد که آنهم صرفاً یا در کار تربیت کارشناس و متخصص است و یا در خدمت دستگاه دولتی و ماشین سرمایه.

(و) آکادمی ایرانی به هیچ چیز فرامی‌خواند، نه به امید و آینده و نه به آزادی و عدالت. نه مشوق پرسشگری و نقادی است و نه شور زندگی و میل به حیات را در خود می‌پروراند.

آکادمی موازی در حکم تکاپویی برای فاصله‌گرفتن از این بحران است.

۴- وقتی از آکادمی موازی سخن می‌گوییم به توازی دو خط انتزاعی در یک صفحه یا در یک فضای تهی (خلاً) نظر نداریم. اینکه دو خط موازی در بی‌نهایت یا در واقع در نقطه‌ای نامعلوم یکدیگر را قطع می‌کنند نیز کمکی به پیشبرد بحث‌مان نمی‌کند. ما می‌بایست بحث‌مان را در مختصات یک "هندسه‌ی فضای اجتماعی" پیش ببریم: آکادمی ما و آکادمی آنها در حکم دو نیرو هستند که در یک میدان یا در یک جهان اجتماعی واحد در امتداد زمان به جریان می‌افتند. بی‌گمان در این حالت، توازی به معنای تفاوت در روی‌آورد، آماج، شدت و قلمروی دو نیرو است. پس در اینجا توازی را به هیچ‌وجه نمی‌بایست به معنای استقلال آکادمی ما از آکادمی آنها و بی‌تفاوتی این دو نسبت به یکدیگر فهمید. آنچه وجود دارد تفاوت است و نه استقلال. دقیقاً همین تفاوت است که باعث می‌شود نیروها بر هم اثر کنند، یکدیگر را منحرف سازند، همدیگر را دستکاری کنند و موازنه‌ی میدان را پیوسته تغییر دهند.

۵- می‌بایست میان "موضع" بیان یک گزاره با "محتوا"ی بیان آن گزاره تفاوت قائل شویم. در شرایط حاضر، اولی مقدم بر دومی است. دانش‌هایی که ما به‌جریان می‌اندازیم می‌بایست تفاوت‌شان را در همان گام نخست به واسطه‌ی "موضع" بیان‌شان آشکار سازند. آکادمی موازی "موضع" بیان دانش را از قلمرو بازی بوروکراتیک و ساحت بازتولید نظم حاکم به فضای بین‌الذهانی سوژه‌های هم‌ارز منتقل می‌کند. اینجا دیگر به‌جریان‌افتادن گفتارهای دانش نه محصول اجرای بایسته‌های روزمره‌ی یک سازمان که رهاورد حساسیت‌ها و پروبلماتیک‌های خود سوژه‌های زنده است.

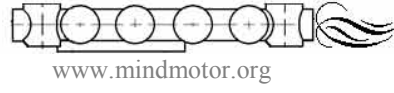
۶- اما مگر می‌شود موضع بیان دانش بر خود دانش اثر نگذارد؟ موضع‌گیری ما در "بیرون" از قلمرو آکادمی بوروکراتیک و فعال‌شدن‌مان در کناره‌ها و حاشیه‌های آن- که به‌هیچ‌وجه مترادف پستوها و دخمه‌ها نیست- یا به بیان دیگر، بازآرایی زیست‌جهان فضای آکادمیک، به ما امکان می‌دهد از الزامات دست‌وپاگیر آن خلاص شویم، رکود‌گشوده‌ی حاکم بر آن را دور بزیم و فشارهای خردکننده‌اش را دفع کنیم. با این اوصاف در متن آکادمی موازی مقدمات یا شرایط امکان تولید و توزیع اجتماعی دانش‌های دیگرگونه، فراهم می‌آید. دیگرگونگی گفتارهای دانش بدین معنی نیست که از دانش‌هایی حرف می‌زنیم که تاکنون در هیچ جایی وجود نداشته‌اند و ما مبدعان و بنیادگذارانشان هستیم. دانش‌های دیگرگونه به‌هیچ‌وجه ناظر بر تاسیس نوع خاصی از دانش تاکنون-نا-موجود با التفات به مبانی هستی‌شناختی و فرهنگی زیست‌جهان به اصطلاح ایرانی- اسلامی ما نیز نیستند. دیگرگونگی دانش ما در عملی است که انجام می‌دهد و در رد و اثری است که برجای می‌گذارد، در چیزهایی است که در خود و به واسطه‌ی خود بیان‌پذیر و رویت‌پذیر می‌سازد، در نسبت‌هایی است که با چیزهای بیرون خود-دولت، بوروکراسی، بازار، پلیس- برقرار می‌کند، در قدرتی است که می‌بخشد و در نیرویی است که آزاد می‌کند. دانش دیگرگونه‌ی ما می‌خواهد هم آزاد کند (آزادی از...آزادی منفی) و هم آزادی ببخشد (آزادی برای...آزادی مثبت)، می‌خواهد به آن چیزهایی که تاکنون گم‌و‌گور، بی‌صدا و به‌حاشیه‌رانده بوده‌اند، صدا ببخشد و آنها را از رهگذر نامیدنشان صدا بزند و وارد عرصه‌ی بازنمایی‌پذیری سازد، می‌خواهد قلمرو آن چیزهایی را که می‌توان بدانها اندیشید و از آنها پرسید را گسترش‌کشد، امکان نقد هر آنچه هست را فعلیت بخشد و از خلال نقد (Critique)، بحران (Crisis) بیافرید و نظم چیزها را به‌هم‌بریزد. به این معنا، دانش‌های آکادمی موازی همچون تروما یا ضربه‌ی آشوبناکی که تنش و پرسش می‌آفریند، عمل می‌کنند. با این اوصاف، پیوند خوردگی بلادرنگ دانش‌های آکادمی موازی با امر سیاسی حتمی است.

۷. آکادمی موازی قلمرو اقلیت‌هاست. اقلیت‌بودگی در اینجا هیچ ربطی به کمیت و شمارش ندارد و حاکی از تقابل ساده‌ی اکثریتی پُرشمار با یک اقلیت کم‌شمار نیست. اقلیت‌بودگی بیش از هر چیز بر حذف‌شدگی و بیرون‌گذاری یک سوژه، یک گروه یا "شیوه‌ی معینی از بودن" از "نظم مسلط بر یک وضعیت خاص" دلالت دارد. بی‌گمان شکل‌گیری هر تمامیتی مستلزم طرد و کنارگذاری یک یا چند چیز به مثابه‌ی بیرون این تمامیت است. هر تمامیتی می‌باید خود را مرزبندی کند و مرز کاری نمی‌کند جز آنکه درون آن تمامیت را از بیرون آن تفکیک کند. بنابراین شرط امکان ساخته‌شدن یک تمامیت - حال چه یک دولت یا ملت باشد و چه یک حزب یا گروه - دقیقاً این است که آنچه بیرون است یا بیرون افتاده است، مشخص شده باشد. این بیرون می‌تواند نام‌های گوناگونی به خود بگیرد: دیگری، دشمن، آشوبگر، همسایه، معاند و از همین دست. نظام‌ها یا تمامیت‌های مختلف بر حسب گستره‌ی مطروودسازی و بیرون‌گذاری‌شان از یکدیگر متمایز می‌شوند. آکادمی واقعاً موجود ایرانی اساساً یک ماشین پُرکار غربال است و سازوکارهای حذف‌کنندگی و بیرون‌گذاری‌اش فعال‌تر از دیگر سازوکارهای درونی آن عمل می‌کند، هم در ساحت طرد سوژه‌ها و بدن‌ها و هم در ساحت طرد گفتارها. بنابراین آکادمی موازی باید فضایی برای عمل سوژه‌های اقلیت و گفتارهای اقلیت بگشاید تا هستی آنان سوبه‌ای فعال و موثر به خود بگیرد. مسئله به‌هیچ‌وجه این نیست که آکادمی موازی نمایندگی یا بازنمایی اقلیت‌ها را بر عهده می‌گیرد و برای آنان و از طرف آنان سخن می‌گوید. آکادمی موازی می‌باید از آن خود اقلیت‌ها باشد: آنان خود می‌بایست از زبان خود و برای خود سخن بگویند. اما به یاد داشته باشیم که آنچه قرار است انجام دهیم به معنای تقلای به‌رسمیت شناخته‌شدن نیست. قرار نیست برای دیده‌شدن و شنیده‌شدن چانه‌بزیم و تقاضای بازگشتن، بخشیده‌شدن، سهم‌گرفتن و گنجانده‌شدن بکنیم. اقلیت‌هایی که حذف شده‌اند می‌خواهند خود را به هستی فعال بدل کنند، اثر بگذارند، وضع امور را تغییر دهند، زندگی‌شان را به دست بگیرند و اقلیت‌بودگی‌شان را در مقام یک تقدیر محتوم پس‌بزنند. آکادمی موازی چیزی نیست جز عمل اقلیت‌ها، عملی که در حکم اثبات سرزندگی و تپندگی آنها است.

۸. بی‌گمان آکادمی موازی چیزی است بیش از فضای به‌جریان‌افتادن آزادانه‌ی گفتارهای دانش. به همان قیاس که آکادمی موازی در حکم مازاد آکادمی واقعاً موجود ایرانی است، آکادمی موازی نیز مزاددهای خاص خودش را تولید خواهد کرد. همین مزاددهاست که ما را به اثرگذاری آن امیدوارتر می‌سازد: تکثیر و تقویت ارتباط‌ها و گفتگوها، فعال‌سازی حوزه‌ی عمومی، تحرک‌بخشی به ذهن‌ها و بدن‌ها، تشکیل یک اجتماع و ساخته‌شدن یک سوبژکتیویته‌ی جمعی و فردیت اشتراکی و حاکمیت

منش سرخوشانه و طربناک بر زندگی. این مازادها را بهتر درک خواهیم کرد اگر آکادمی موازی را به مثابه‌ی مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی لذت‌ها و امیال زندگی خواهانه علیه انقباض مرگ‌زده و عبوس آکادمی بوروکراتیک و دانش‌های ملازم با آن بفهمیم. آکادمی ما و دانش‌های همبسته‌ی آن به اعتبار "موضع"ی که انتخاب کرده‌اند، سودای خنده و نقادی و آزادی را در سر می‌پرورانند.

۹- بیایید در جنب همه‌ی دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها یک آکادمی موازی راه بیندازیم. بی‌گمان تکثیرپذیری ایده‌ی آکادمی موازی همان انعطاف و تحرکی است که امکان تاسیس آن را در همه‌جا و هر کجا که اراده‌ای وجود داشته باشد، زنده نگه می‌دارد. از اینجا به بعد همه‌چیز وابسته به عمل خود سوژه‌هاست.



www.mindmotor.org